

صورت زرین تمدن درخشان اسلامی

گفتیم دولت عباسی که بگوشش ایرانیان تاسیس شد رنگ ایرانی داشت و نیاگان ما طوم و تمدن امم باستانی خاور و باختر را گرفته با فریحه و ذوق فطری خود تکمیل و هضم کرده بودند :

از روزگار هخامنشیان پزشکان یونانی در دربار با عظمت شاهنشاهان ایران بودند . و ایشان مبادی طبیی خراط را در شرق پراگندند .

اسکندر مقدونی که میخواست تباین و اختلاف را از میان امم برداشته اروپایی و آسیایی و افریقایی را بیکدیگر نزدیک کند در بهار سال ۳۳۴ پیش از میلاد که بقصد تسخیر ایران از بولغاز وارد آنل گذشته وارد آسیای صغیر شد دستهای ازدانشمندان یونان را برای تحقیقات علمی و انتشار فرهنگ یونانی با خود بآسیا آورد سالی چند که در ایران بود دو دوشیزه ایرانی را بهسری خود برگزید . یکی استاتیرا دختر داریوش سوم واپسین شاهنشاه هخامنشی و دیگری وکسانا دخت اکسیارتیس . و بده هزارتن مقدونی و یونانی فرمان داد که از ایرانیان و اقوام دیگر شرقی زن بگیرند و بهریک از سیاهمیاننش جایزه می برای کمک هزینه ازدواج بخشید و نیز فرمود که سی هزار نوباوه ایرانی را در اردوها و پهنهای مختلفه قشون داخل کردند که زبان یونانی و فنون جنگی بیاموزند .

جانشینان اسکندر هم که بیشترشان یونانی بودند از تعجب نشه او که انتشار زبان و آداب و فرهنگ یونان در شرق بود کوتاهی نکردند .

در دوره چهارصد و هفتاد ساله شاهنشاهی اشکانیان زبان و خط و آداب و رسوم یونانی در ایران رواج کامل داشت ، چنانکه مسکوکات و مراسلات و احکام و فرمانها اشکانیان بهخط یونانی بود .

اردو کشیهای اسکندر در آسیا و بنای شهرها و دژها و ایجاد پستهایی که مانند پلک زنجیر پاره نشدنی سواحل دریای مدیترانه (یعنی یونان و مصر) را بشبه جزیره پهنای هندوستان اتصال داده بود بی اندازه مایه پیشرفت و توسعه افکار علمی و صنعتی که پیش از بسر فیلیپ در ایران وجود داشت گردید . تسلط سلوکیان و روابط اشکانیان با ایشان و جای گزینن مهاجران یونانی در نواحی مختلفه ایران و کشورهای مجاور ایران بر رواج زبان و آداب یونان مخصوصا در دربار و میان شاهزادگان و بزرگان افزود .

کنت گوینو سفیر فرانسه در دربار ناصرالدین شاه در تاریخ ایرانیان مینویسد : یک اطلاع شکست انگیزی در دست است که بنیوت میسراند زبان و ادبیات یونانی در میان اشکانیان تاچه اندازه پیشرفت داشته است : روزی که سر کراسوس سردار بزرگ روم را برای اردو شاهنشاه

عظیم الشان ایران آوردند، ارد در نمایشگاه (تأثر) بود و تراژدی (یعنی نمایش داستان حزن انگیز) له با کلمات *Les bacchantes* را که ریخته حامة اوری پید *Euripide* شاعر نامی یونان بود باری میگرداند. بازیگری که همدمدار انجام دل پهلوان داستان بود در موقع مناسبی سر بریده حون آلود سردار مغلوب رومی را بر روی سطح نمایشگاه غلتانید و این کار مسلماً از اصل آن سانس است بیشتری داد - بدیهی است بایستی حضار علاوه بردانستن زبان یونانی با دیبایات و تاریخ یونان هم آشنا باشند.

شاپور دومین شاهنشاه ساسانی، که در جنگ سولت روم پیروز گشته امپراتور والریس را با گروه پیشماری از لشکریان رومی اسیر کرد. با این آورد، در آیزش یاداشتهانی که میان این اسیرات بودند علم و ادب غرب متداول گردید و هیتی بکتور روم فرستاد که شبه می از کتب فلسفه یونان را بایران آوردند و فرمان داد بزبان پهلوی ترجمه کرده در مغزنی گذاشتند که مستمندان و سایر مطالبه و استخاخ و شرح و تلخیص آنها پردازند. پدرش اردشیر هم کسانی برای آوردن کتابهای سودمند بچین و هند فرستاده بود.

چون نصرانیت در کور روم پیروز و دین رسمی شد امپراتور ژوسی نین سال ۵۲۹ میلادی بیستین مدائوس فلسفی شهر آتن و طرد کرد. اسنان فلسفه از مغزو روم فرمان داد. هفت تن از فیلسوفان فلسفه افلاطونی موبن که در آتن رانده شده و به بایران پناهنده و در مرز کشور پهناد و شاهشاهی از مرداران ایرانی بدر می شایانی دیدند. سرو اوشیروان تاجدار نامی ساسانی ایشان را بدریار باشکوه نسیسون حو به مقدمانرا گرامی داشت و فرمود مسائل آسایش خاطر و اسباب کارشان را از هر حیث فراهم سازند که مشغول مطالعه و افاده و تصنیف باشند. خودش هم هرگاه فراغت می یافت بایشان مساجحات و مناظرات فلسفی میبرد و مهورات شاهنشاه ایران در علوم عقلی مایه شگفتی میهمان بود.

ادوارد برون مستشرق انگلیسی در تاریخ ایسات ایران میگوید: ولع اوشیروان به مساجحات دینی و مناظرات فلسفی و اطلاعات جامع علمی و ادبی و تاریخی او و لغتی که او در مجالس میبرد روزگار درخشان عبدالله السامون هفتین خلیفه عباسی و مزایای علمی و اخلاقی او و مجالس مناظراتش را با فلسفه و متکلمین و علمای ادیان بیاد میآورد.

اوشیروان که عظمت ایران باستان را در شخص خود مجسم ساخته بود دانشگاهی برای تعلیم طب و فلسفه و ریاضیات در شهر چندیشاپور تاسیس کرده دانشمندان برجسته ایرانی و سریانی و هندی را در آنجا بتدریس گذاشت. پیش گفتیم چندیشاپور را شاپور پسر اردشیر در خطه خوزستان می افکنده باشکاه امیران روم فرار داده. یعنی همین یکی از عللی بود که سده هجندی شاپور منبع فرهنگ یونانی گشت. ایرانیان پیش از پیدایش اسلام با کتب علمی و فلسفی یونان آشنا بودند. اوشیروان بز رویه پزشک ایرانی را بهند و کتابت فرستاد کتاب کلیله و دمنه پید پای هندی را بایران آوردند و بزبان پهلوی نقل کردند. هندیان در طب و ریاضیات و ستاره شناسی دستی داشته، مخصوصاً بر اثر تعلیمات بودا در فلسفه اخلاق بی اندازه پیشرفت کرده بودند.

جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف اللطی میگوید - چندیشاپور بشکل قسطنطنیه بنا شده بود و در سالهای نخستین تاسیس دانشگاه پزشکی آنجا پزشکان و جراحان رومی تعلیم طب و گیاه شناسی و جراحی می دادند.

اوشیروان چون دلباخته فرهنگ عقلی بود بر ترسانان نسطوری و یسوی آسان میگرفت

و نستوریان دردانشگاه چندیشاپور تدریس میکردند و مسیحیان سریانی از اطراف برای فرا-
گرفتن علم طب بآن شهر روی آوردند. دردانشگاه چندیشاپور که بروی نامی ترین دانشگاه
طبی و گیاه شناسی و بیمارستان جهان گردیده علوم یونانی را بزبان آرای درس میدادند و فرهنگ
هنری را بزبان پهلوی.

حرث بن کلدی پزشک نامی حجاز در روزگار جاهلیت عرب از شبه جزیره عربستان بایران
آمده طب را دردانشگاه چندیشاپور، علماً و عملاً، آموخته بود. حرث صدر اسلام را دریافته
بسال ۱۳ هجری درگذشت. او از بنو تیف بود و در طائف میزیست. پسرش نصر بن الحرث
خاله زاده محمد (ص) بود. رسول اکرم بهر یک از یارانش که بدرستی دوچار میکشت میفرمود
برای درمان پیش حرث برود. و در تحریر بر درمان درد میگفت: یا عباد الله! تداووا، فان الله
عز و جل لم یضغ داء الا وضع له دواء الا واحداً وهو الهرم. سعد بن ابی وقاص در مصحح
سخت بیمار گشت. محمد (ص) از او عیادت کرده فرمود بخوانید برایش حرث بن کلدی
را، فان رجلاً یتطب.

حرث شناسایی نامی بامزجه عرب داشت. روزی عمر بن الخطاب از او پرسید. سودمندترین
درمان (دواء) چیست؟ در پاسخ گفت: گرسنگی و امساک از طعام.
از دولت با عظمت ساسانی که چهار صد سال امتداد یافت دانش بسیار و ادب و افروزی
بجای ماند، و بیشتر آنچه از علم و ادب و اساطیر و تاریخ در صدر دولت عباسی بر روی نقل شد
بسیله ساسانی باز میگردد.

محمد بن اسحاق الندیم در کتاب الفهرست بابی برای ذکر نام کسانی که ناقل ادبیات و
علوم از یارسی بتازی بوده اند باز کرده است و از ایشان می شمارد: عبدالله بن المقفع، آل نوینت،
موسی و یوسف پسران خالد، ابوالحسن علی بن زیاد التیمی، حسن بن سهل السرخسی، ابوجعفر
احمد بن یحیی البلاذری، جبلة بن سالم، اسحاق بن یزید، محمد بن الجهم البرمکی، هشام بن القاسم،
موسی بن عیسی الکردی، زادویه بن هاشویه اسپهانی، محمد بن بهرام مطیار اسپهانی، بهرام
ابن مردانشاه، عمر بن الفرخان.

همو مینویسد: ایرانیان در روزگار باستان برخی از کتابهای منطق و طب را بیارسی
ترجمه کرده بودند؛ عبدالله بن المقفع نغبه آنها را در صدر دولت عباسی ترمیم کرد.
ابن المقفع، روزبه پسر دادبه، پدرش از مردم خطه پارس از روستای «چور» بوده
خودش در شهر بصره نشو و نما کرده، ولای آل اهتم را برگزید. و ایشان ب فصاحت و بلاغت
معروف بودند.

ابن المقفع برای فرا گرفتن ادب تازی و نکات بلاغت سالها بابادیه نشینان آمیزش کرد
چند تن از سران عرب او را کاتب خود قرار دادند. در روزگار امویان کاتب یزید بن عمرو
ابن هبیره والی عراق بود. پس از تاسیس دولت عباسی بکتابت علی بن عبدالله بن عباس عم
خلیفه عبدالله السفاح برگزیده شد و آیین زرتشتی را ترک گفته بدست او اسلام آورد و بسال ۱۴۲
یا ۳ یاه هجری، در جوانی، مقتول گشت.

ابن المقفع کتب و رسائل بسیار از یارسی بر روی ترجمه کرده از جمله کتاب کلیله و دمنه؛
ادب الصغیر در فلسفه اجتماع، درة الیتیمه یا ادب الکبیر در نصح و ارشاد، رساله فی الاخلاق که
نسخه خطی آن در کتابخانه نور عثمانیه در استانبول هست، سه رساله در منطق از ارسطو
(عاطیة و ریاس *Gatigories*، باری اری نیاس *Peri ermenias*، انولوطیقا *Analytqiua*)

ورسالة ايساغوجي *Isagoge* که فروریوس *Forphyrc* پس از ارسطو بعنوان مدخل بر مبحث منطق آن فیلسوف نگاشته است.

و نیز ترمیم کرد عبدالله بن القفح : کتاب خدای نامه را در تاریخ ایران و نام آنرا تاریخ منوك الفرس گذاشت و کتاب آئین نامه را در عرف و عادات و نظامات و هراتع ایران ، و کتاب التاج را در سیره انوشیروان و کتاب زرتشت .

ابوالحسن علی بن الحسین السمعودی در تاریخ مروج الذهب و معادن الجواهر میگوید: دیگر از کتابهایی که ابن المقفع ترمیم کرد کتابی بود بنام «کیکین» بلفظ پارسی باستانی «زبان اوستایی» که ایرانیان چون متضمن اخبار اسلاف و سیرملو کشان بود آنرا تمظیم میکردند. در صدر دولت عباسی ایرانیان دیگر هم بودند که بهره وافعی داشتند از فرهنگ پارسی و ادبیات تازی ، از جمله فضل بن سهل و سهل بن هارون ، که معانی نویسی بر ادب عرب افزودند. ابو عثمان عمرو بن بحر معروف بجاحظ در کتاب «اللبان و التبین» میگوید : فصاحت و بلاغت موسی بن سيار الاسواری در زبان تازی هم پایه فصاحت و بلاغتش در پارسی بود . چون برای افاده در صدر مجلسش می نشست تازیان طرف راست و پارسیان طرف چپ او می نشستند موسی آیه ای از کتاب کریم میخواند و بهر می تفسیر میکرد آنگاه روسوی ایرانیان بر میگردانید و پارسی تفسیر میکرد .

احمد امین مصری در کتاب ضحی الاسلام می نویسد : در صدر دولت عباسی جمعی از اعراب را می بینم که زبان و ادبیات پارسی را بسخوی فرا گرفته بودند ، زیرا که در کتب پارسیان غذائی می یافتند که در عربی یافت نمیشد . و عمر خود را در مطالعه و تلخیص کتب پارسی گذرانیده آثار نفیسه می بوجود آوردند که معانی پارسی و بلاغتش عربی بود . احمد امین برای مثال «لغابی» شاعر نامی روزگار عباسیان را ذکر میکند . لغابی ، ابو عمرو کلثوم بن عمرو بن ایوب عرب و از بنو شلب بود ، زبان و ادب و فرهنگ پارسی را بسخوی فرا گرفته بود یعنی بن الحسن میگوید امیر ایرانی نژاد طاهر بن الحسین در «رقعه» بر کنار بر که می فرود آمده بود و من در خدمت او میگذرانیدم . یکی از غلامان امیر را خواندم و با او پارسی سخن میگفتم . ناگاه لغابی وارد شد و چون محاوره ما را پارسی شنید او هم بلهجه شیرین و فصیح پارسی بامن سخن گفت . از استادی و بلاغت او درین زبان بشگفت آمده پرسیدم : ای ابو عمرو ! این پارسی فصیح را کجا فرا گرفتی ؟ گفت : سه بار بخراسان رفتم و نیشتم از روی کتابهای نفیسه پارسی که از بنه یزدگرد سوم در شهر مرو بجای مانده و در مغزنی محفوظ بود . در بازگشت بهراق چون ده فرسنگ از نیشابور گذشته بروستای «ذودر» رسیدم یادم آمد که مطالب مفیده یکی از کتب را یادداشت نکرده ام . برو باز گشته چند ماه دیگر هم در آن شهر ماندم . پرسیدم : ای ابو عمرو ؟ چرا این رنج را در مسافرت خراسان و مطالعه و یادداشت کردن از کتب پارسی تحمل میکردی ؟ در پاسخ گفت : مگر معانی در غیر کتابهای پارسی یافت میشود ؟

باری ؛ چون فرهنگ عرب در عصر عباسی نخستین بفرهنگ ایران پیوستگی یافت و از آن متأثر گشت در عین حال تحت تاثیر فرهنگ یونانی و هندی هم درآمد . و ایرانیان باهوش که بسخوی لغت و ادب عربی را آموختند و تازیان مستعده که زبان و خط پهلوی را فرا گرفتند دنیای اسلام را پر کردند از علم و حکمت و نظم شیوا و اثر بدیعی که عنصر پارسی بطور وضوح در آن دیده میشود .